

مصاحبه Nation با هابرماس
درباره حمله آمریکا به عراق
این آمریکاییها

و انگلیسیهای شجاع

اشاره

نشریه Nation، در تلاش برای جمع‌بندی یک دیدگاه بین‌المللی، درباره سیاست خارجی ایالات متحده، از شماری از روشنفکران خارجی دعوت کرده تا نظرات خود را اعلام کنند. متن پیشرو، چهارمین مطلب در این سلسله مباحث است که شامل مصاحبه‌ای با یورگن هابرماس، استاد ممتاز و بازنشسته‌ی فلسفه در دانشگاه فرانکفورت و نویسنده کتابهای متعدد است. مصاحبه در ایالات متحده، به وسیله‌ی دنی پوسترل، هنگامی که هابرماس در دانشگاه Northwestern استاد میهمان بود، انجام شده است.

○ دیدگاه شما نسبت به جنگ عراق چیست؟

● ایالات متحده نباید بدون پشتیبانی صریح سازمان ملل به جنگ برود.

○ به نظر شما برای حمایت از عملیات نظامی علیه بغداد چه شرایطی باید به وجود آید؟

● شرایط اولیه همان است که در آخرین قطعنامه شورای امنیت بدان اشاره شده است. باید وظیفه تفسیر یافته‌ها را بر عهده آن شورا گذاشت. در هیچ موردی، نباید بدون رسیدن یک تعهد درازمدت و دیدگاهی واقع‌بینانه، دست به اقدام نظامی زد تا بتوان با مسائل

خاص و بحران خاورمیانه، کنار آمد. بمباران، برای بیرون کردن صدام حسین و «پاکسازی» عراق برای دیگران کافی نیست.

مداخله‌ی بشر دوستانه‌ی قبلی که توسط ناتو انجام گرفت، نشانگر بی تفاوتی تکان دهنده‌ای بود که نسبت به «ویرانیهای جانبی»^۱ (این عبارت آنچه را که مخفیانه تصور می‌شد، آشکار می‌کند) روا می‌شد. در آینده، راهبرد نظامی باید به گونه‌ای باشد که شرط «تناسب»^۲، در هر حمله رعایت شود.

○ ولی شما از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ حمایت کردید...

● بله، تجاوز عراق به کویت نقض قوانین بین‌المللی بود و علاوه بر این صدام حسین اسرائیل را تهدید به حمله شیمیایی کرده بود.

○ و در مورد مداخله ناتو در کوزوو در سال ۱۹۹۹...

● به دلیل بن‌بستی که در شورای امنیت به وجود آمده بود، توجیه آن دشوار است. قتل عام سربرنیتسا، نظر مرا تغییر داد. باید برای جامعه‌ی بین‌المللی این قدرت را قائل بود که بتواند در صورت به بن‌بست رسیدن سایر گزینه‌ها، از نیروی نظامی نیز استفاده کند. در آن زمان، تفاوت‌های خاص ملی در شیوه‌های توجیه این مطلب، قابل مشاهده بود. در اروپای قاره‌ای، مدافعان مداخله‌ی نظامی، با اشاره به این نکته که این عملیات با هدف پشتیبانی از آنچه آنان گذار از قوانین ملایم بین‌المللی به رژیم کاملاً اجرا شده‌ی حقوق بشری صورت می‌گیرد، به تقویت استدلال‌های نسبتاً ضعیفی از قوانین بین‌المللی پرداختند؛ در حالی که هم

1. Collateral Damage.

2. Proportionality

طرفداران ایالات متحده و هم حامیان انگلستان در سنت ملی گرایی لیبرال خود، باقی مانده بودند. آنان به قواعد نظم جهان وطن برای آینده، روی خوش نشان ندادند؛ اما به این حد قانع شدند که تقاضای خود را از جامعه‌ی بین‌المللی مبنی بر به رسمیت شناختن آنچه آنان اجبار جهانی برای ارزشهای ملی خودشان می‌پنداشتند، تقویت کنند.

○ با توجه به موضع‌گیریهای گذشته، امروزه موضع خود را نسبت به عراق چگونه می‌بینید؟

● ممکن است جناحهایی در درون هیأت حاکمه‌ی آمریکا، به دنبال دلایلی آشکار برای تغییر رژیم عراق، به هر صورت ممکن باشند. اما تا هنگامی که بوش در واکنش به حادثه ۱۱ سپتامبر، علیه تروریسم اعلان «جنگ» کرد، در تلقی عمومی از پیامدهای جنگ، هیچ تغییری حاصل نشده بود. از آنجا که حکومتها فقط می‌توانند علیه دیگر حکومتها، اعلان جنگ کنند، بازتعریف یک پدیده‌ی کلاً جدید، در قالب عبارتی آشنا ولی گمراه‌کننده، راهی برای اقناع انتظارات عامیانه‌ی [داخلی آمریکا] پیشرو نهاد که «باید کاری می‌کرد». از اینجا به نظر می‌رسد سیاست خارجی بوش، تحت تأثیر مسائل داخلی باشد. مداخله در افغانستان، می‌تواند تا مدتی ناهمگونی فلج‌کننده‌ی مربوط به استفاده از ماشین جنگی تا دندان مسلح ابرقدرتی و دارای تکنولوژی برتر جنگی را علیه شبکه‌ای پراکنده از دشمنان لغزان، پنهان می‌کند. موقعیتی ناراحت‌کننده که کسی نمی‌توانست با آن کنار بیاید، جای خود را به الگویی آشنا از جنگ با دشمنانی داد که می‌توان بر آنان مسلط شد. اما عراق، افغانستان نیست. با وجود اظهارنظرهای دولتی، تاکنون هیچ مدرک روشنی مبنی بر دخالت بغداد در اقدامات خاص تروریستی، به دست نیامده است.

○ نقش سازمان ملل در عرصه جهان کنونی را چگونه می بینید؟

● آنچه بیش از همه مرا آزار داد، راهبرد امنیت ملی حاکمان جدید ایالات متحده است. یک ابرقدرت، به خود حق می دهد تا با این سند تحریک آمیز، حمله ای پیش دستانه^۳ علیه هر که به اندازه کافی مشکوک به نظر بیاید، آغاز کند؛ به علاوه، اعلام می کند که تصمیم دارد از نزدیک شدن هر رقیبی به این موقعیت از قدرت، جلوگیری کند. کمی قبل از این، نسلی از جوانان آلمانی که توسط سربازان آمریکایی از رژیم نازی، خلاصی یافته بودند به تحسین آرمانهای سیاسی ملتی پرداختند که به زودی تبدیل به نیروی محرک برای تأسیس ملل متحد و برگزاری دادگاه های نورنبرگ و توکیو شد. در نتیجه، قوانین کلاسیک بین المللی با محدود کردن قدرت مطلق دولت - ملت، با فسخ مصونیت مقامات دولتی از تعقیب کیفری فراملیتی و با الحاق جنایات پیش بینی نشده به قوانین کیفری بین المللی، به تکامل رسید. حال آیا باید همین ملت، دستاورد مدنی رواج قانونی و وضعیت طبیعی میان ملل متخاصم را کنار بگذارد؟

○ نظرتان درباره ی روابط ایالات متحده و آلمان در حال حاضر چیست؟

● رویکرد تهدید آمیز بوش، رامسفلد و دیگران نسبت

۳. Pre-emptive: «تعریف رسمی پنتاگون از پیش دستی عبارت است از «حمله ی ابتکاری به علت وجود نشانه ی انکارنشدنی از تهاجم قریب الوقوع دشمن. در اسناد رسمی پنتاگون، به تفاوت جنگ پیشگیرانه (Preventive war) با جنگ پیش دستانه (Preemptive war) اشاره شده است. جنگ پیشگیرانه، آغازنبرد در شرایطی است که درگیری نظامی نزدیک است و تأخیر در آن خطر بزرگی به دنبال دارد». رک: مجید بزرگمهری، «سیاست خارجی آمریکا به رهبری نومحافظه کاران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۱۸، شماره ی هفتم و هشتم، فروردین واردیهشت ۱۳۸۳.

به اعضای دولت آلمان، تا حدی من را به یاد سر و صدای نوجوانان در حیات مدرسه می اندازد. [صدراعظم آلمان، گر هارد] شرودر، کاملاً محق بود تا تغییر ضمنی سیاستهای بوش در عراق را رد کند؛ تغییر از هدف آشکار «خلع سلاح»^۴ به «تغییر رژیم»^۵. البته، او بر احترام بی قید و شرط خود به اقتدار سازمان ملل متحد تأکید کرده است. همچنین با تلاشهای بی وقفه ی بوشکا فیشر [وزیر امور خارجه]، جهت رسیدن «چهار طرف» درگیر (ایالات متحده، روسیه، اتحادیه ی اروپایی و سازمان ملل متحد) به قطعنامه ای صلح آمیز در مورد درگیریهای بین اسرائیل و فلسطینیان و تضمین آن موافق هستم. این درگیری نیز ریشه هایی در تاریخ آلمان و اروپا دارد. از زمان تشکیل جمهوری فدرال، همبستگی با اسرائیل جزو قوانین نانوشته ی سیاست خارجی آلمان بوده است و بدون توجه به منشاء این همبستگی، تا ابد ادامه خواهد یافت. انتخابات اخیر ملی ما، بار دیگر نشان داد که در حال حاضر، دیگر خطر ضدیهودی گری در بین اکثریت مردم، احساس نمی شود.

○ نظر تان درباره رابطه ایالات متحده و اروپا به صورت کلی تر چیست؟

● بسیاری از آمریکاییها (اگر آزرده نشوند)، دامنه و خصلت اعتراضات روز افزون در سراسر اروپا از جمله در انگلستان، علیه سیاست فعلی مقامات آمریکایی را درک نمی کنند. شاید شکاف عاطفی بین اروپا و آمریکا، حتی از آنچه بعد از جنگ جهانی دوم بوده است، عمیق تر شود. برای افرادی مثل من، که همواره طرفدار چپهای آمریکایی بوده ایم، مهم است که مرز روشنی بین نقد سیاست هیأت حاکمه ی آمریکا از یک طرف، و

4. Disarmament.

5. Regime Change.

جریان آشفته‌ی متعصب ضدآمریکایی از سوی دیگر، ترسیم کنیم. ضمن توجه دوباره به دوران جنگ ویتنام، اگر مخالفان در اروپا بتوانند آن را با جنبش مشابه جنگ ویتنام در این کشور ارتباط داده و مشابه آن بپندارند، آنگاه توجه به نکته‌ی که متذکر شدم مفید خواهد بود. در عین حال در مقایسه با سال ۱۹۶۵، ترس در اینجا [آمریکا] حکمفرماست.

شاید نوعی از ارتباط که به نحو سیستماتیک مخدوش شده، بین ایالات متحده و اروپا نیز در حال اجرا باشد. من تاکنون به چنین احتمالی نیندیشیده بودم تا اینکه یکی از دوستان آمریکایی‌ام سعی کرد تا آنچه را او از جهان‌بینی جنگ‌طلبانه‌ی افراد صاحب نفوذی همچون پل ولفویترز درک کرده بود، برایم توضیح داد. طبق توضیحات او، تصور آنها از خودشان، همانند مدافعان واقعی آرمانهای کلیت‌گرایانه است. چنین به نظر می‌رسد که اروپاییها، که همواره در معرض اتهام ضدیهودی‌گرایی بوده‌اند، در حال عقب‌نشینی به واقع‌گرایی بدبینانه‌ی بازیهای قدرت‌شان، قبل از سال ۱۹۴۵ هستند، در حالی که آمریکاییها و انگلیسیهای شجاع، برای همان اهداف جنگ جهانی دوم به ارتش می‌پیوندند. از این منظر، تنها انگلو-ساکسونها هستند که برای دفاع از ارزشهای جهانی آزادی و دموکراسی در مقابل «شرارت» غی که اکنون در حکومتهای «خودسر»^۷ تجسم یافته است، بسیج شده‌اند. اگر واقعیت چیزی بیش از یک کاریکاتور باشد، آن وقت شاید لازم باشد در مورد مزایا و خطاهای خاص آنچه ممکن است بین «ملی‌گرایی لیبرال» و «جهان‌وطن‌گرایی» تعارض برقرار نماید، بحث کنیم.

6. Evil.

7. Rogue.